جلسه 140

دوشنبه 28/08/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که آیا می شود مکلف را امر کنند به فعل غیر یا نه؟

مرحوم آقای خوئی فرمودند نمی شود که به مکلف بگویند یجب علیک أن یتکلم الامیر. این نمی شود. چونکه فعل غیر تحت اختیار مکلف نیست.

مرحوم آقای صدر فرمود: فعل غیر می شود مقدور مکلف باشد بخاطر اینکه مکلف قدرت بر مقدمات فعل غیر دارد. المقدور مع الواسطة مقدور. این اشکالی ندارد. مثل این می ماند که مولا بگوید بر تو واجب است این کودک غذا بخورد. نمی گوید بر تو واجب است تسبیب این کودک به غذا خوردن تا همینکه به کودک بگوئیم غذا بخور امتثال بشود. نه، می گوید بر تو واجب است که این کودک غذا بخورد. یعنی فعل غیر بر عهده مکلف قرار گرفته است.

برخی اشکال کرده اند که بعث به من تعلق می گیرد حالا انبعاث از غیر بشود؟! این تفکیک می شود بین بعث و انبعاث. بعث به مکلف و انبعاث از غیر مکلف.

اقول: این اشکالها، اشکالهای لفظی است. بعث به مکلف است انبعاث هم از مکلف است. انبعاث من مکلف به این است که ایجاد بکنم فعل غیر را با ایجاد مقدمات آن. یعنی غذا بگذارم جلو این بچه، تشویقش بکنم، تهدیدش بکنم که این غذا را بخورد، این چه اشکال ومحذوری دارد؟

مخصوصا اگر بخواهد جامع بین فعل مکلف و فعل غیر واجب بشود، بگوید یجب علیک أن تتکلم انت أو یتکلم الامیر. تکلم امیر اگر مقدور من بود به اینکه از امیر تقاضا کنم که جناب امیر! شما لب گشا و تکلم کن، او که اصلا تکلم امیر می شود مقدور من. مرحوم آقای صدر فرموده است: حتی اگر تکلم امیر مقدور من نباشد، امیر از آن امیرهایی است که هیچ سفارش قبول نمی کند. باز هم متعلق تکلیف جامع بین تکلم من که مقدور است و تکلم امیر است که غیر مقدور است. والجامع بین المقدور و غیر المقدور مقدور. یعنی اگر به من بگویند شما قادری بر یکی از این دو کار که یا خودت تکلم کنی یا امیر تکلم کند، آیا قادر بر یکی از این دو کار هستی چی جواب می دهی؟ می گوئی بله، من قادر بر یکی از این دو کار هستم. چرا؟ برای اینکه کافی است در قدرت بر یکی از این دو کار، اینکه یک کار از این دو مقدور باشد. همینکه مقدور من هست که خودم تکلم کنم، پس احد التکلمین هم می شود مقدور من. چون در وجود احد التکلمین کافی است که یک فرد موجود بشود یعنی تکلم من موجود بشود.

مرحوم آقای صدر فرموده: ما واجب کفائی را همینجور حل کردیم، بقیه توجیهات در واجب کفائی را قبول نکردیم، گفتیم دفن میت واجب کفائی است، یعنی هر مکلفی بعث شده است و امر شده است به طبیعی دفن میت، اعم از دفن میت صادر از خودش یا دفن میت صادر از دیگران. شما مکلفید به طبیعی دفن میت، نه دفن منتسب به خودتان. زید هم مکلف است به طبیعی دفن میت و هکذا.

این نظر مرحوم آقای صدر.

ولذا فرموده است: اینکه آقای خوئی ره فرمود محال است امر بشود مکلف مگر به فعل مباشری خودش، و اگر فعل غیر مجزی باشد از باب مسقط امر است و نه از باب تحقق واجب. از باب این است که یک فعل غیر واجبی مسقط واجب شده است. آقای صدر فرموده این درست نیست.

اقول: به نظر ما مرحوم آقای خوئی یک بخش از کلامش قطعا ناتمام است، وآن این است که در مورد جامع بین تسبیب و مباشرت هم اشکال کرد. این کلامش ناتمام است. چه اشکال دارد که بر من واجب باشد جامع بین حلق مباشری و حلق تسبیبی؟.

و این هم که اشکال کرد که بر من واجب باشد خصوص فعل تسبیبی، این هم درست نیست. چه اشکالی دارد واجب باشد بر من مستطیع مالی که لااقدر علی مباشرة الحج واجب باشد تسبیب غیر به حج نیابی. نه اینکه به مجرد تسبیب امر ساقط می شود کما ذکره السید الخوئی که لازمه امر به تسبیب سقوط آن است بمجرد التسبیب ولو لم یحصل الفعل. نخیر، خود ایشان در مناسک می گوید لایسقط وجوب الاستنابة بمجرد الاستنابة بل یلزم صدور الحج من الغیر. و درست هم همین است. بر من واجب است تسبیبی که منتهی بشود به صدور فعل من الغیر. بر من واجب است تسبیب دیگران به حج تسبیبا یؤدی الی صدور الحج من النائب. این اشکالی ندارد.

اصلا بالاتر عرض کنم: بر من واجب است حج تسبیبی. البته اختلاف در کیفیت لحاظ است. تسبیب مؤدی الی الحج همان حج تسبیبی است. فقط کیفیت لحاظ فرق می کند. اشکالی ندارد. یکوقت هیچ کس حاضر نیست از طرف من حج بجا بیاورد، خب آنوقت می شوم عاجز. اما وقتی پول بیشتری بدهم مشتری پیدا می شود برای نیابت حج از طرف من. مقدور است.

پس این بخش از فرمایش آقای خوئی ره را ما ناتمام می دانیم.

اما راجع به اینکه بر این مکلف بالاتر از فعل تسبیبی و فعل مباشری بخواهد بشود به نحوی که شامل فعل تبرعی غیر هم بشود. مثل همان مثالی که آقای صدر زد که بر من واجب بشود طبیعی دفن میت، یا آن مثالی که ما زدیم که واجب بشود بر من که یا من تکلم کنم و یا امیر. عقلا مشکلی ندارد، اما ممکن است مرحوم آقای خوئی ره بفرماید عقلائی نیست. عقلائی نیست که به من بگویند یا تو باید تکلم کنی یا طوطی تکلم کند. عرفی نیست. عرفی اش این است که بگویند باید تو تکلم کنی مگر اینکه طوطی تکلم کند. تکلم طوطی بشود مسقط.

بله جامع بین مقدور و غیر مقدور مقدور است، حرفی نیست. اما همه جا امر به جامع بین مقدور و غیر مقدور عقلائی است؟! بر تو واجب است یا تو راه بروی یا هواپیما راه برود. عقلائی نیست، والا عقلا محذوری ندارد. چه محذوری دارد.

ممکن است شما بفرمائید که پس در اجاره خود فقهاء از جمله آقای خوئی ره فتوی داده اند که می تواند انسان اجیر بشود در ذمه اش بر طبیعی خیاطت. نه خیاطت به قید مباشرت. آنوقت می شود مدیون به خیاطت ثوب. اگر یک شخص دیگر بیاید مثل آن قضیه پدری که به پسرش شبها کمک می کرد و نامه های او را می نوشت، یک پسری هم بیاید ببیند پارچه ها مانده و این پدر هم فرصت ندارد بیاید کمک کند به این پدر و بیاید این پارچه ها را بدوزد، مجزی است. اداء کرد دین پدر را بدون اینکه پدر مطلع بشود. می شود فعل تبرعی این پسر، همه می گویند مجزی است. آقای خوئی ره هم می گوید مجزی است. در مستند العروه کتاب الاجارة (چاچ قدیم) صفحه 469.

ممکن است شما بگوئید پس می شود انسان بدهکار بشود به طبیعی خیاطت اعم از خیاطت مباشری یا تسبیبی یا خیاطتی که به فعل غیر است تبرعا. بله در اجاره ما هم قبول داریم ممکن است، چون در اجاره یا بدهکار می شود اجیر به عمل و یا تعهد به عمل دارد، مشکلی نیست. متعهد است به طبیعی خیاطت یا تملیک کرد طبیعی خیاطت را به مستأجر. اشکالی ندارد. اما خطاب امر که به یکی بگویند یجب علیم خیاطة الثوب، متضمن بعث است. و بعث عقلاءا شامل جائی نمی شود که متعلق بعث فعل غیر می شود. عقلائی نیست که مرا بعث کنند به فعل الغیر. مرا بعث کنند به جامع بین خیاطت خودم و خیاطت غیر. عقلائی نیست.

ولذا آقای خوئی اگر روی مبنایش می خواست صحبت کند که امر را هم بدهکاری می داند، می گفت مکلف بدهکار می شود به عمل، نباید فرق می گذاشت بین امر و بین اجاره. در اجاره که تصریح می کند که اگر شخص اجیر شد بر طبیعی خیاطت لابقید المباشرة فلو تبرع عنه متبرع اجزأ، باید در امر هم همین را می گفت، چون امر هم بدهکار می کند مکلف را به عمل. می شود مثل اجیر.

ولی ما چون امر را متقوم می دانیم به بعث و تحریک، بعث عقلاءا باید متعلقش فعل مباشری یا تسبیبی مکلف باشد. اما فعل تبرعی غیر متعلق بعث نمی شود عند العقلاء. ولو عقل حرفی ندارد، اما عقلاء این را معهود نمی دانند.

پس فرمایش آقای خوئی ره را می شود با دید عقلائی درست کرد که متعلق تکلیف من شامل فعل تبرعی غیر نمی شود، می شود آن را درست کرد به نظر عقلائی، اما به شرط اینکه ما امر را به معنای اعتبار الفعل علی ذمة المکلف معنا نکنیم. والا امر هم می شود مثل اجاره. آقای خوئی ره که امر را اعتبار الفعل علی الذمة می داند مشکل است که بین اینجا و اجاره فرق بگذارد. در اجاره که قبول دارد که متعلق اجاره شامل فعل تبرعی غیر می شود.

سؤال وجواب: من مکلفم به وفاء به اجاره مگر اینکه دیگری تبرع کند. مثل اینکه شما مکلفید به اداء دین مگر اینکه دیگری دین شما را اداء کند. اما دین چیست، دین طبیعی خیاطت است، وآن متبرع اداء می کند دین مرا. اگر در خطاب امر هم دین بود من بدهکار می شوم به طبیعی این فعل، و متبرع می آید اداء می کند دین مرا.

سؤال وجواب: ایشان فرمود معقول نیست که خطاب امر تعلق بگیرد بما تعم فعل الغیر.

سؤال وجواب: ولذا ایشان فرمود میت می شود هنوز هم واجب باشد بر او نماز، چون بدهکار است به نماز. بعث و تحریک که نیست تا بگوئیم مرده که قابل بعث نیست. ولذا فرمود عاجز هم می شود بدهکار بشود. چون بعث که نیست تا بگوئیم عاجز قابل بعث نیست.

فتحصل مما ذکرنا: اگر متعلق امر شک کنیم که آیا اعم است از فعل تسبیی و یا مباشری، اینجا عرفا شک داریم در سعه و ضیق متعلق. نمی دانیم متعلق خصوص فعل مباشری است یا اعم. اما نسبت به فعل تبرعی غیر اگر شک کنیم، عرفا شک ما برمی گردد به شک در مسقطیت. که آیا فعل غیر که قطعا به نظر عرف مصداق واجب نیست و متعلق خطاب شامل آن نمی شود، اما احتمال می دهیم مسقط وجوب باشد، یعنی مثلا بر من ولد اکبر واجب است قضاء صلاة پدرم، ولی اگر غیر بیاید قضاء کند تکلیف من ساقط می شود بدون اینکه آن قضاء دیگری مصداق واجب باشد.

ولذا ما در مورد فعل غیر اگر شک کنیم مسقط است یا نه، حق با آقای خوئی است، به اطلاق هیئت تمسک می کنیم می گوئیم فعل غیر مسقط نیست. چرا؟ برای اینکه هیئت می گوید فعل تو واجب است، و اطلاق وجوب می گوید تا این فعل تو که متعلق وجوب است نیاید به هیچ چیز دیگر وجوب ساقط نمی شود.

پس نسبت به شک در مسقطیت فعل غیر اصالة الاطلاق در هیئت می گوید آن چیزی که از تو خواستیم تا نیاید وجوب ساقط نیست. اما نسبت به اینکه از من خصوص فعل مباشری خواسته اند یا اعم از فعل مباشری و تسببی، اینجا خود ظهور ماده در این است که فعل مستند به خودت را می خواهیم. الصلاة واجبة علیک ظهور عرفی اش یعنی نماز مستند به خودت. اگر دیگری نماز بخواند آن نماز منتسب به تو نیست ولو تو خواسته باشی. تو هم خواسته باشی که زید بجای تو نماز بخواند، آن نمازی که آن آقا می خواند ولو به طلب شما باشد اما نماز شما نیست. ظاهر الصلاة واجبة علیک نماز شما است.

بله برخی از افعال است بخاطر تعارف وشایع شدن تسبیب عرفا دیگر مستند می شود به انسان به مجرد تسبیب غیر، مثل حلق و ذبح. اینکه واجب است ما در روز عید قربان ذبح هدی بکنیم، عرفا اگر به قصاب هم بگوئیم این گوسفند را ذبح کن می گویند هذا الحاج ذبح الهدی. می گویند شما وقتی خانه خریدی گوسفند سر بریدی چرا به ما ندادی، شما اگر بگوئی من در عمرم مورچه هم نکشتم تا چه برسد به گوسفند. می گویند خودت را نزن به آن راه، می گویند رفتی قصاب آوردی وسر آن گوسفند را بریدی و گوشتش را تقسیم کردی، گوسفند ذبح کردی و به ما ندادی.

بعضی از شرائط مثل تسمیه شرط ذبح مباشری است، اما در انتساب کافی است ذبح تسبیبی. یا می گویند انت حلقت رأسک. اگر بگوئی من سرم را نتراشیدم بلکه رفتم آرایشگاه او سرم را تراشید. می گویند تو سرت را تراشیدی دیگر. حلق تسبیبی هم عرفا منتسب است.

ولذا ما تبعا لجماعة من الاعلام در بحث ذبح هدی بر حاجی می گوئیم ولو ذابح سنی باشد کافی است. برخلاف حضرت امام وآیة الله گلپایگانی رضوان الله علیهما می گفتند باید ذابح هدی حج شیعی باشد، ولی ما تبعا للسید الخوئی ره و جماعة من الاعلام می گوئیم قصاب حاجی سنی هم باشد صحیح است، ولو بهتر است قصاب شیعی باشد اما اگر سنی هم بود صحیح است. مثل اینکه اگر حلّاقت سنی بود صحیح است.

اختلاف سر این است که حضرت امام و آقای گلپایگانی معتقد بودند که ذبح این قصاب نیابت او است، او نائب می شود. عمل، عمل قصاب است، او در این عبادت نائب من حاجی می شوم. آیا من می توانم سنی را نائب کنم برایم حج بجا بیاورد یا برایم طواف کند؟ نه، چون عبادت از نائب صادر می شود و شرط صحت عبادت ایمان است. من دان الله بغیر امام فالله شانئ لاعماله. عبادت مخالف صحیح نیست. ولی ما می گوئیم این ذبح عبادت من است عبادت قصاب نیست. ذبح نیابت نیست از این قصاب، بلکه عبادت من است منتهی فعل تسبیبی.

سؤال وجواب: کافی نمیشود چون از شرائط ذابح این است که مسلمان باشد والا اگر کافر باشد ذبح او می شود میته. مثل اینکه مگر من میتوانم اگر روز عید قربان خودم ذبح گوسفند می کنم بسم الله نگویم؟ هر ذبحی که کافی نیست، بلکه ذبح واجد شرائط شرعی باید باشد. من مکلفم به ایجاد یک ذبح صحیح. ذبح صحیح نه عبادت صحیحه. ذبح صحیح را در احکام ذبح گفته اند که باید ذابح مسلم باشد، باید بسم الله بگوید، باید فری اوداج اربعه کند. و این سنی هم همه این کارها را کرد. ذبح موجب تذکیه شد. حضرت امام وآقای گلپایگانی می گویند از گوشت این گوسفند می شود خورد، این میته نیست این مذکی است، فقط به عنوان عبادت در حج قبول نیست. ولی ما می گوئیم ذبحی که موجب تذکیه این گوسفند است عرفا عبادت من حاجی است. ولذا در حلق ولو کافر بیاید حلق کند کافی است. چون در حلق شرط نیست که حلاق مسلم باشد. و قصد قربت را هم من باید بکنم چون عبادت من است.

پس ما معتقدیم اصل اولی اقتضاء می کند که فعل به نحوی صادر بشود که منتسب به من مکلف باشد. چه به من بگویند صل و چه به من بگویند الصلاة واجبة علیک یا لله علیک صلاة، فرق نمی کند. ظهور عرفی اش این است که نماز منتسب به خودت باشد. چون ظهور انصرافی بعث و تحریک به فعل منتسب به مکلف است، فعل منتسب به مکلف بشود. فعل تسبیبی اگر عرفا منتسب باشد به من مکلف مجزی است، کما فی الذبح و الحلق و بناء المسجد. به من می گوید إبن مسجدا. مثلا بنی الامیر المسجد آیا یعنی خودش می آمد بنائی می کرد؟! تسبیب بود ولی عرف می گوید بنی الامیر المسجد. تعارف اینکه برخی از افعال به تسبیب انجام می شود این را اقتضاء می کند. و الا در غالب موارد به صرف تسبیب استناد محقق نمی شود.

فرقی هم نمی کند که این افعال حلولی باشند یا صدوری. آقای صدر فرموده آن افعالی که حیث صدور فقط در آنها اشراب شده، مثل حلق و ذبح، شرط در آنها مباشرت نیست، چون عرفا صدور هست ولو بالتسبیب (البته نه با فعل تبرعی غیر بلکه بالتسبیب). اما آن افعالی که علاوه بر حیث صدور حیث حلول و عرض بودن آن برای فاعل هم لحاظ می شود (مثل اشرب الماء، در اشرب الماء فقط صدور شرب ماء مهم نیست، عرفا لحاظ می شود که این شرب حلول کرد در شما و عرض شما شد)، این افعال اصل در آنها این است که عن مباشرة المکلف صادر بشود و با تسبیب صحیح نمی شود. مثل إشرب الماء، در إشرب الماء حیث عرض بودن شرب الماء و حلول شرب الماء در مکلف لحاظ شده است. اینکه به دیگری بگوید آب بریز در حلق من نمی گویند شرب الماء. ولذا در ماه رمضان اگر یکی را بخوابانند و به زور آب در حلق او بریزند نمی گویند شرب الماء. شرب ماء این است که فعل مباشری خود مکلف باشد.

اقول: ما این فرمایش آقای صدر را نمی فهمیم. به نظر ما اصل اولی در افعال مباشرت است، مگر در جائی که بخاطر تعارف عرفا تسبیب هم اگر بکنند منتسب به من بشود مثل حلق و ذبح و بناء مسجد.

جناب آقای صدر! چه فرق است بین ذبح و رمی؟ روز عید قربان ما سه تا واجب داریم: اول رمی جمرات، دوم ذبح و سوم حلق یا تقصیر. رمی جمرات را می گوئید باید خودت بروی و نمی شود به همسرت بگوئی از جانب تو رمی کند. چون اگر همسرت برود رمی کند به تو نمی گویند انت رمیت. اما می آید سراغ ذبح، می شود به قصاب گفت ذبح کند، چون به قصاب هم بگوئیم ذبح کند باز می گویند انت ذبحت. چه فرق است بین رمی و بین ذبح و حلق؟ رمی هم حیث صدور در آن إشراب شده است. چه فرق می کند. فقط فرقش این است که اصل اولی در افعال این است که تا خودت انجام ندهی عرف مستند به تو نمی کند از جمله در رمی. اما در برخی از موارد تعارف خارجی مطلب را عوض کرده است مثل ذبح و حلق. همینطور در معاملات. اگر شما به بنگاهی بگوئی خانه ام را بفروش و او هم فروخت، عرفا می گویند تو خانه ام را فروختی. چون متعارف است وکیل گرفتن در عقود و ایقاعات. انت بعت دارک با اینکه بنگاه وکیل شما بود.

پس اصل اولی این است که ما بخاطر اطلاق ماده می گوئیم فعل باید منتسب باشد به خود مکلف. چون ظهور ماده این است که فعل خودت را می خواهد. وقتی اطلاق ماده گفت فعل خودت را می خواهم آنوقت اطلاق هیئت به کمک می آید و می گوید تا آن چیزی را که ما خواستیم انجام نشود هیچ چیز دیگری مسقط نیست. آن اطلاق هیئت به عنوان پشتوانه اطلاق ماده است. اطلاق ماده می گوید فعل منتسب به تو را می خواهیم. اطلاق هیئت می گوید چیز دیگر هم مسقط این وجوب نیست مگر در جائی که عرفا انتساب به مکلف پیدا کند.

یقع الکلام فی مقتضی الاصل العملی انشاءالله.